سمه تعالی

[مسأله 14 1](#_Toc73217640)

[کیفیت رفع یدین (به لحاظ حدّ) 1](#_Toc73217641)

[بررسی روایات 1](#_Toc73217642)

[جمع مرحوم داماد 2](#_Toc73217643)

[مناقشه 3](#_Toc73217644)

[کیفیت رفع یدین (به لحاظ شروع و انتهاء) 5](#_Toc73217645)

[بررسی روایات 5](#_Toc73217646)

[نتیجه 9](#_Toc73217647)

**موضوع**: تکبیرة الاحرام /واجبات نماز /کتاب الصلاة

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در رابطه با کیفیت رفع یدین در حال تکبیر بود؛ روایات مختلف بوده و لذا دو بیان برای جمع بین این روایات مطرح شد.

# مسأله 14

يستحب رفع اليدين بالتكبير إلى الأذنين أو إلى حيال الوجه‌ أو إلى النحر مبتدئا بابتدائه و منتهيا بانتهائه فإذا انتهى التكبير و الرفع أرسلهما و لا فرق بين الواجب منه و المستحب في ذلك و الأولى أن لا يتجاوز بهما الأذنين نعم ينبغي ضم أصابعهما حتى الإبهام و الخنصر و الاستقبال بباطنهما القبلة و يجوز التكبير من غير رفع اليدين بل لا يبعد جواز العكس‌

## کیفیت رفع یدین (به لحاظ حدّ)

## بررسی روایات

بحث راجع به حدّ رفع یدین در هنگام تکبیر بود که روایات در این زمینه مختلف بودند؛

جمعی از روایات حدّ رفع یدین را محاذات وجه قرار داده اند: مانند صحیحه عبدالله بن سنان «وَ عَنْهُ عَنِ النَّضْرِ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى- فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ قَالَ هُوَ رَفْعُ يَدَيْكَ حِذَاءَ وَجْهِكَ»[[1]](#footnote-1)

برخی از روایات مثل صحیحه صفوان چنین تعبیر نموده است: «وَ عَنْهُ عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مِهْرَانَ الْجَمَّالِ قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع إِذَا كَبَّرَ فِي الصَّلَاةِ يَرْفَعُ يَدَيْهِ حَتَّى تَكَادَ تَبْلُغُ أُذُنَيْهِ»[[2]](#footnote-2) یعنی رفع یدین به گونه ای بوده است که نزدیک بوده است سر انگشتان به گوش برسد.

در صحیحه معاویة بن عمار چنین بیان شد: وَ عَنْهُ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ فَضَالَةَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع حِينَ افْتَتَحَ الصَّلَاةَ يَرْفَعُ يَدَيْهِ أَسْفَلَ مِنْ وَجْهِهِ قَلِيلًا»[[3]](#footnote-3) یعنی حضرت در هنگام تکبیرة الاحرام دست ها را تا این حد بالا می آوردند که یک مقدار پایین تر از صورت قرار می گرفت.

برخی از روایات که ضعیف بود رفع یدین را تا منحر دانستند: مانند مرسله صدوق: «...وَ ارْفَعْ يَدَيْكَ بِالتَّكْبِيرِ إِلَى نَحْرِكَ وَ لَا تُجَاوِزْ بِكَفَّيْكَ أُذُنَيْكَ حِيَالَ خَدَّيْكَ ثُمَّ ابْسُطْهُمَا بَسْطاً وَ كَبِّرْ ثَلَاثَ تَكْبِيرَاتٍ...»[[4]](#footnote-4) یا در روایت کتاب مزار محمد بن مشهدی چنین آمده است: «وَ بِالْإِسْنَادِ مَرْفُوعاً إِلَى أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ: بَيْنَا أَنَا قَاعِدٌ يَوْماً فِي الْمَسْجِدِ عِنْدَ السَّابِعَةِ، إِذَا بِرَجُلٍ مِمَّا يَلِي أَبْوَابَ كِنْدَةَ قَدْ دَخَلَ، فَنَظَرْتُ إِلَى أَحْسَنِ النَّاسِ وَجْهاً، وَ أَطْيَبِهِمْ رِيحاً، وَ أَنْظَفِهِمْ ثَوْباً، مُعَمَّمٍ بِلَا طَيْلَسَانٍ وَ لَا إِزَارٍ، عَلَيْهِ قَمِيصٌ وَ دُرَّاعَةٌ وَ عِمَامَةٌ، وَ فِي رِجْلَيْهِ نَعْلَانِ عَرَبِيَّانِ، فَخَلَعَ نَعْلَيْهِ، ثُمَّ قَامَ عِنْدَ السَّابِعَةِ وَ رَفَعَ مُسَبِّحَتَيْهِ حَتَّى بَلَغَتَا شَحْمَتَيْ أُذُنَيْهِ، ثُمَّ أَرْسَلَهُمَا بِالتَّكْبِيرِ، فَلَمْ يَبْقَ فِي بَدَنِي شَعْرَةٌ إِلَّا قَامَتْ، ثُمَّ صَلَّى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ أَحْسَنَ رُكُوعَهُنَّ وَ سُجُودَهُنَّ، وَ قَالَ:إِلَهِي إِنْ كُنْتُ قَدْ عَصَيْتُكَ فَقَدْ أَطَعْتُكَ فِي أَحَبِّ الْأَشْيَاءِ إِلَيْكَ، الْإِيمَانِ بِكَ، مَنّاً مِنْكَ بِهِ عَلَيَّ لَا مَنّاً مِنِّي بِهِ عَلَيْكَ، لَمْ أَتَّخِذْ لَكَ وَلَداً وَ لَمْ أَدْعُ لَكَ شَرِيكاً»[[5]](#footnote-5)

صاحب عروه، مرحوم خویی و خیلی از بزرگان روایات را بر تخییر حمل نموده اند.

### جمع مرحوم داماد

**آقای سیستانی و مرحوم داماد فرمودند**: اگر انگشت سبابه به شحمة الاذن (نرمه گوش) نزدیک شود به همه‌ی این روایات عمل شده است؛ هم بخشی از دست، محاذات وجه قرار می گیرد و هم بخشی دیگر از دست که پایین تر است محاذی منحر قرار می گیرد.

**مرحوم داماد همین مطلب آقای سیستانی را به عنوان جمع بین روایات بیان می کنند و می فرمایند**: چرا بین این روایات تعارض ایجاد کنیم تا تعارض در بیان حدّ شود که یک شیء نمی تواند چند حدّ داشته باشد و دیگر قابل حمل بر تخییر نیست؛ مثل این که گفته می شود حدّ کر نمی تواند هم 1200 رطل باشد و هم 600 رطل باشد و تنها یکی از این ها حدّ کر است. بله، علائم حدّ مثل خفاء جدران و سماع اذان می توانند اختلاف داشته باشند ولی واقع حدّ معنا ندارد اختلاف داشته باشد تا بخواهیم بر تخییر حمل کنیم. لذا ایشان این گونه بین روایات جمع نموده اند که هر کدام از وجه، اذن و کف؛ أعلی، اسفل و وسط دارند و لذا جایی که «حذاء وجه» تعبیر شده است به پایین وجه و بالای کف دست نظر دارد و جایی که تعبیر «اسفل من وجهه قلیلاً» دارد به پایین کف دست نظر دارد و روایتی که محاذات منحر را بیان می کند به پایین کف دست نظر دارد که روبروی منحر است و تعبیر «یرفع یدیه حتّی یکاد یبلغ اذنیه» به این جهت نظر دارد که یک انگشت مثل سبابه که بلندتر است روی اذن که محاذی وجه است قرار دارد و انگشت دیگر که کوچکتر و پایین تر است «یکاد یبلغ اذنیه» بر آن صدق می کند.

#### مناقشه

**به نظر ما این فرمایش مرحوم داماد صحیح نیست**؛ این که ایشان فرمودند یک چیز نمی تواند دو حدّ داشته باشد صحیح نیست؛ چون اولاً، در مراتب استحباب اشکال ندارد و حدّ مستحبّ می تواند با حدّ مستحب مؤکّد و متوسط متفاوت باشد. خود مرحوم داماد در رابطه با استظهار زن در ایام عادت فرموده اند واجب نیست چون مراتب امر در روایات اختلاف دارند: «تستظهر بیوم، تستظهر بیومین، تستظهر بثلاثة ایام، تستظهر الی تمام العشره» و از همین امر کشف می کنیم که استظهار واجب نیست.

ثانیاً، ممکن است رفع یدین تا یک مقدار أدنا مستحب باشد و تا یک مقدار أعلی هم موسّع باشد (یعنی سخت گرفته نمی شود تا منحر باشد و بیشتر نباشد بلکه حدّ مستحب یک حدّ موسعی است و حتّی افضل هم نیست) و بیشتر از آن مکروه باشد: مثلاً رفع یدین تا منحر مستحب باشد و از منحر تا اذنین موسّع باشد و رفع یدین از اذنین به بالا مکروه باشد «لاترفعهما فوق اذنین». نباید هر حدّی را با مقام قیاس کنیم؛ مثلاً در رابطه با آب کر بحث انفعال مطرح است و بالاخره آبی که از 600 رطل بیشتر و از 1200 رطل کمتر است یا موجب انفعال نمی شود «لا ینجسه شیء» و یا موجب انفعال می شود و نمی توان تناقض گفت و از این جهت گفته می شود تحدید کر به دو حدّ صحیح نیست و این مطلب ربطی به بحث ما ندارد.

اگر امام علیه السلام أمر می کرد و در یکجا «ارفع یدیک حذاء وجهک» و در جایی دیگر «ارفع یدیک الی الاسفل من وجهک قلیلا» و جای دیگر «ارفع یدیک الی المنحر» می گفت ممکن بود کسی بگوید این ها تهافت بدوی دارند؛ ولی أکثر روایاتی که با «رفع الیدین الی حذاء الوجه» اختلاف دارند حکایت فعل امام صادق علیه السلام است که تنافی با «ارفع یدیک الی حذاء وجهک» ندارد؛ مثلاً از «يَرْفَعُ يَدَيْهِ أَسْفَلَ مِنْ وَجْهِهِ قَلِيلًا» متوجّه می شویم لازم نیست تمام کف محاذی وجه قرار بگیرد. اتفاقاً روایتی که «فلاتجاوز اذنیک: کف دست بالاتر از گوش نرود» را بیان می کند مؤیّد این مطلب است چون وقتی بیان می کند کف دست بالاتر از گوش نرود، برای این که بالاتر نرود خود به خود بخشی از کف دست مقابل منحر قرار می گیرد؛ البته اگر مراد از «لاتجاوز اذنیک» این باشد که بالاتر از اذنین نرود که ما استظهار می کنیم نه این که پشت سر نرود.

**کلام ما این است که:** اگر امام علیه السلام به چند چیز أمر می کرد شبهه داشت که چگونه بین این أوامر جمع کنیم، در حالی که برخی از این روایت أمر دارند و برخی حکایت فعل امام صادق علیه السلام است و لذا به نظر ما تخییری که صاحب عروه و مرحوم خویی بیان می کنند تخییر شرعی نیست تا به نحو مستحب تخییری باشد بلکه جامع موسّع مستحب است که آقای سیستانی بیان می کنند؛ یعنی باید به گونه ای باشد که صدق کند «بخشی از کف دست ما محاذی وجه است و از اذن بالاتر نرود» و صدق این معنا بر افراد خارجی به صورت موسّع است؛ این که امام علیه السلام رفع یدین را به صورت «یرفع یدیه اسفل من وجهه قلیلا» انجام می دادند شاید به عنوان فرد از مستحب بوده است از این جهت که وتی بخشی از کف دست محاذی وجه باشد بخش دیگر پایین تر از وجه قرار می گیرد، نه این که خصوص این حالت مستحب باشد. این که یک عمل غیر عادی از امام علیه السلام حکایت شده که انجام داده اند دلیل بر این است که عمل به مستحب است ولی ممکن است فرد مستحب باشد نه این که خصوص اسفل بودن از وجه نیز مستحب باشد بلکه یک فردی از جامع «رفع الیدین الی الوجه» است.

لذا به نظر ما فرمایش آقای سیستانی و مرحوم داماد خوب است و تخییر، شرعی نیست؛ ولی توجیه مرحوم داماد (که در بیان حدّ، نباید اختلاف باشد) را قبول نکردیم و احتیاج به جمع بین روایات (که مرحوم داماد انجام داده اند) نیست چون بین این روایات تنافی وجود ندارد.

**تذکر:** «رفع یدیه اسفل من وجهه قلیلا» ظهوری در «لم یصل یدیه الی محاذاة الوجه» ندارد با این معنا هم می سازد که بخشی از یدین محاذی وجه باشد و پایین کف دست، پایین تر از وجه باشد و لازم نیست تمام دست پایین تر از وجه قرار بگیرد تا دیگر یدین محاذات وجه نباشد؛ مثلاً در نماز جماعت گفته می شود «باید مأموم متأخّر از امام جماعت بایستد» که به این معنا نیست تمام بدنش متأخّر از امام باشد بلکه همین که یک وجب متأخّر باشد صدق می کند (البته هنگام ایستادن تمام بدن متأخّر است ولی در هنگام رکوع و سجود مقداری از بدن مأموم کنار بدن امام است و تمام بدن متأخّر نیست)؛ اسفل و متأخّر هم شبیه هم اند و اگر مقداری دستش پایین وجه قرار بگیرد ولو مقدار دیگر محاذات وجه باشد «رفع یدیه اسفل من وجهه قلیلا» صدق می کند.

**توجه شود که:** حکایت فعل اطلاق ندارد تا بگوییم «رفع یدیه اسفل من وجهه قلیلا» مستحب است ولو بخشی از یدین محاذی وجه نباشد؛ ولی روایایت که أمر به «رفع یدین الی قبالة الوجه» دارد از این جهت که أمر ظهور در تعیینیت دارد باید رفع یدین به نحوی باشد که محاذات عرفی با وجه محقق شود.

## کیفیت رفع یدین (به لحاظ شروع و انتهاء)

**صاحب عروه در ادامه فرموده اند:** «مبتدئا بابتدائه و منتهيا بانتهائه فإذا انتهى التكبير» رفع یدین مستحب است و این رفع با شروع تکبیر شروع می شود و با تمام شدن تکبیر نیز حد أعلای رفع تمام می شود؛ یعنی وقت شروع به گفتن الله اکبر می کند دست ها را بالا می آورد و وقتی راء «الله اکبر» را می گوید رفع یدین به حد اعلای خود می رسد و بعد از آن ارسال یدین می کند یعنی دستان را پایین می اندازد. مشهور به همین شکل قائل اند.

**صاحب حدائق این شکل را قبول ندارد**؛ چون در مقام احتمالاتی وجود دارد: یک احتمال این است که بعد از رفع کامل یدین، الله اکبر بگوید و بعد دست را پایین بیندازد و شاید متعارف هم به همین شکل باشد که دستان تا روبروی صورت آورده می شد و الله اکبر گفته می شود و بعد دست پایین آورده می شود. احتمال دیگر این است که دست را بالا بیاورد و در حال پایین آوردن دست، الله اکبر بگوید.

## بررسی روایات

**لذا باید روایات را مورد بررسی قرار دهیم؛**

برخی برای اثبات «مبتدئا بابتدائه منتهیا بانتهائه» به صحیحه معاویة بن عمار استدلال نموده اند: « رَأَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع حِينَ افْتَتَحَ الصَّلَاةَ يَرْفَعُ يَدَيْهِ أَسْفَلَ مِنْ وَجْهِهِ قَلِيلًا»[[6]](#footnote-6) روایت بیان می کند که حضرت حین تکبیر، رفع یدین می کرده است یعنی رفع یدین حین تکبیرة الاحرام گفتن بوده است که ظاهرش مقارنت است.

مرحوم خویی این استدلال را پذیرفته اند؛ ولی صحیحه حلبی را خلاف آن می داند: «إِذَا افْتَتَحْتَ الصَّلَاةَ فَارْفَعْ كَفَّيْكَ ثُمَّ ابْسُطْهُمَا بَسْطاً ثُمَّ كَبِّرْ ثَلَاثَ تَكْبِيرَاتٍ »[[7]](#footnote-7) مراد از «اذا افتتحت الصلاة»، هنگام اراده افتتاح نماز است چون در ادامه تعبیر «ثم کبّر ثلاث تکبیرات» دارد و این ثلاث تکبیرات، تکبیر الاحرام است و حضرت تا هفت تکبیر را بیان می کند. پس روایت بیان می کند که هنگام اراده افتتاح نماز ابتدا رفع یدین را انجام بده و بعد هفت تکبیر بگو. لذا این روایت مؤیّد کلام صاحب حدائق است که بعد از تمام شدن رفع، تکبیر بگوید. توجه شود که رفع یدین در حال هر تکبیری ولو تکبیر مستحب، مستحب است.

مرحوم خویی فرموده اند احتمال سوم -که بعد از رفع یدین و زمانی که می خواهیم دست را پایین بیندازیم الله اکبر بگوییم- دلیل ندارد تا چه رسد به این که بعد از ارسال کامل دست، الله اکبر گفته شود که این احتمال اصلاً وجهی ندارد. لذا مرحوم خویی می فرمایند یا حین رفع، الله اکبر گفته شود و یا بعد از تمام شدن رفع و قبل از ارسال در حین توقّف، الله اکبر گفته شود و در حین ارسال گفته نشود.

به نظر ما این دقت ها عرفی نبوده و مقارنت عرفی برای صدق این تعبیر کفایت می کند. صحیحه معاویة بن عمار هم اصلاً مربوط به حکایت فعل است و بر فرض بگوییم حضرت حین رفع تکبیر می گفند دلیل بر تعیّن این صورت نخواهد بود. علاوه بر این که خیلی واضح نیست که امام علیه السلام حین رفع، تکبیر می گفته اند و به ذهن خود معاویة بن عمار هم نمی رسیده است که مقصود از «رأیت اباعبدالله علیه السلام حین افتتح الصلاة یرفع یدیه اسفل من وجهه قلیلا» این باشد که حضرت از وقتی همزه الله اکبر را گفت شروع به رفع یدین کرد و تا راء الله اکبر رفع یدین تمام شد. بیان مذکور، یک بیان عرفی است که حضرت در هنگام شروع عرفی نماز، رفع یدین را انجام می دادند، أما این که مقارن با رفع الله اکبر می گفتند یا بعد از تمامیة رفع، الله اکبر می گفتند یا حین ارسال یدین، الله اکبر می گفتند مشخص نیست و روایت با همه این احتمالات می سازد. البته این روایت حکایت فعل است و اطلاق ندارد تا بگوییم هر سه احتمال عمل به مستحب است، ولی کلام در این است که مقارنت دقیه از روایت استظهار نمی شود.

أما انصافاً ظاهر روایت حلبی «اذا افتتحت الصلاة فارفع کفیک ثم ابسطهما بسطا ثم کبر ثلاث تکبیرات» همین است که در هنگامی که در حال رفع یدین است تکبیر نگوید؛ مثلاً اگر به کسی گفته شود: «ارفع یدیک الی السماء ثم ادع»، عرفاً فهمیده می شود که ابتدا دست خود را بالا بیاورد و بعد از رفع یدین، دعا بخواند نه این که در حال رفع یدین، دعا را شروع کند. تعبیر روایت هم به همین شکل است و ظاهرش این است که بعد از تمامیت رفع، تکبیر گفته شود که مؤیّد نظر صاحب حدائق است. این که «ثمّ» را ترتیب ذکری بدانیم خلاف ظاهر است و در تعبیرات مشابه مثل «ارفع یدیک الی السماء حذاء وجهک ثم ادع»، «توضّأ ثم صل» نیز ترتیب خارجی فهمیده می شود و ترتیب ذکری خلاف ظاهر است. البته گاهی مناسبت حکم و موضوع اقتضای ترتیب ذکری دارد که بحث دیگری است مثلاً تعبیر «ثم ابسطهما بسطا» ترتیب ذکری است چون متفاهم عرفی از روایت این است که بسط ید بعد از رفع مطلوب است و عرفی نیست بگوییم احداث بسط بعد از تمامیت رفع باشد و این تناسب حکم و موضوع در مورد تکبیر وجود ندارد تا بگوییم تکبیر بعد از تمامیت رفع یدین خلاف متفاهم عرفی است و باید تکبیر در حین رفع یدین اراده شده باشد.

**نکته:** تعبیر «ابسطهما بسطا» به این معنا است که دست را باز کند و مشت نکند؛ برخی احتمال داده اند که مراد از این جمله همان «ارسلهما» باشد که طبق این احتمال، معنای روایت ین است که بعد از ارسال یدین و پایین انداختن دست، تکبیر گفته شود. این احتمال اولاً، قائلی ندارد و ثانیاً، بسط به معنای ارسال نیست و به این معنا است که وقتی دست بالا آورده می شود به سمت قبله باز شود.

در صحیحه زراره تعبیر «اذا قمت فی الصلاة فکبرت فارفع یدیک» وارد شده است که اگر کسی بخواهد دقّی نگاه کند که فاء برای ترتیب است به این معنا خواهد بود که بعد از گفتن تکبیر، رفع یدین کند که انصافاً عرفی نیست و این که گفته شود اراده تکبیر منظور است خلاف ظاهر است و قرینه می خواهد؛ لکن به نظر ما اصلاً تعبیر «اذا قمت فی الصلاة فکبرت فارفع یدیک» ولو در هنگام تکبیر عرفی است؛ مثلاً اگر گفته شود «اذا جاءک زید فاکرمته فاطعمه طعاما لذیذا» عرفاً این تعبیر به مناسبت حکم و موضوع به این معنا است که وقتی می خواهی اکرام کنی او را با طعام لذیذ اکرام کن، نه این که بعد از این که او را اکرام کردی طعام لذیذ به او بده. متفاهم عرفی از «اذا قمت فی الصلاة فکبرت فارفع یدیک» این است که متاخر از تکبیر نباشد؛ علاوه بر این که اصلاً کسی نگفته است رفع یدین متأخّر از تکبیر باشد.

در صحیحه حماد در کافی این گونه آمده است: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَوْماً يَا حَمَّادُ تُحْسِنُ أَنْ تُصَلِّيَ قَالَ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي أَنَا أَحْفَظُ كِتَابَ حَرِيزٍ فِي الصَّلَاةِ فَقَالَ لَا عَلَيْكَ يَا حَمَّادُ قُمْ فَصَلِّ قَالَ فَقُمْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ مُتَوَجِّهاً إِلَى الْقِبْلَةِ فَاسْتَفْتَحْتُ الصَّلَاةَ فَرَكَعْتُ وَ سَجَدْتُ فَقَالَ يَا حَمَّادُ لَا تُحْسِنُ أَنْ تُصَلِّيَ مَا أَقْبَحَ بِالرَّجُلِ مِنْكُمْ يَأْتِي عَلَيْهِ سِتُّونَ سَنَةً أَوْ سَبْعُونَ سَنَةً فَلَا يُقِيمُ صَلَاةً وَاحِدَةً بِحُدُودِهَا تَامَّةً قَالَ حَمَّادٌ فَأَصَابَنِي فِي نَفْسِي الذُّلُّ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَعَلِّمْنِي الصَّلَاةَ فَقَامَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ مُنْتَصِباً فَأَرْسَلَ يَدَيْهِ جَمِيعاً عَلَى فَخِذَيْهِ قَدْ ضَمَّ أَصَابِعَهُ وَ قَرَّبَ بَيْنَ قَدَمَيْهِ حَتَّى كَانَ بَيْنَهُمَا قَدْرُ ثَلَاثِ أَصَابِعَ مُنْفَرِجَاتٍ وَ اسْتَقْبَلَ بِأَصَابِعِ رِجْلَيْهِ جَمِيعاً الْقِبْلَةَ لَمْ يُحَرِّفْهُمَا عَنِ الْقِبْلَةِ وَ قَالَ بِخُشُوعٍ اللَّهُ أَكْبَرُ ثُمَّ قَرَأَ الْحَمْدَ بِتَرْتِيلٍ وَ قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ ثُمَّ صَبَرَ هُنَيَّةً بِقَدْرِ مَا يَتَنَفَّسُ وَ هُوَ قَائِمٌ ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ حِيَالَ وَجْهِهِ وَ قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ وَ هُوَ قَائِمٌ ثُمَّ رَكَعَ وَ مَلَأَ كَفَّيْهِ مِنْ رُكْبَتَيْهِ مُنْفَرِجَاتٍ وَ رَدَّ رُكْبَتَيْهِ إِلَى خَلْفِهِ حَتَّى اسْتَوَى ظَهْرُهُ حَتَّى لَوْ صُبَّ عَلَيْهِ قَطْرَةٌ مِنْ مَاءٍ أَوْ دُهْنٍ لَمْ تَزُلْ لِاسْتِوَاءِ ظَهْرِهِ وَ مَدَّ عُنُقَهُ وَ غَمَّضَ عَيْنَيْهِ ثُمَّ سَبَّحَ ثَلَاثاً بِتَرْتِيلٍ فَقَالَ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ ثُمَّ اسْتَوَى قَائِماً فَلَمَّا اسْتَمْكَنَ مِنَ الْقِيَامِ قَالَ سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ ثُمَّ كَبَّرَ وَ هُوَ قَائِمٌ وَ رَفَعَ يَدَيْهِ حِيَالَ وَجْهِهِ ثُمَّ سَجَدَ وَ بَسَطَ‌ ‌كَفَّيْهِ مَضْمُومَتَيِ الْأَصَابِعِ بَيْنَ يَدَيْ رُكْبَتَيْهِ حِيَالَ وَجْهِهِ فَقَالَ- سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَ لَمْ يَضَعْ شَيْئاً مِنْ جَسَدِهِ عَلَى شَيْ‌ءٍ مِنْهُ وَ سَجَدَ عَلَى ثَمَانِيَةِ أَعْظُمٍ الْكَفَّيْنِ وَ الرُّكْبَتَيْنِ وَ أَنَامِلِ إِبْهَامَيِ الرِّجْلَيْنِ وَ الْجَبْهَةِ وَ الْأَنْفِ وَ قَالَ سَبْعَةٌ مِنْهَا فَرْضٌ يُسْجَدُ عَلَيْهَا وَ هِيَ الَّتِي ذَكَرَهَا اللَّهُ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ وَ أَنَّ الْمَسٰاجِدَ لِلّٰهِ فَلٰا تَدْعُوا مَعَ اللّٰهِ أَحَداً وَ هِيَ الْجَبْهَةُ وَ الْكَفَّانِ وَ الرُّكْبَتَانِ وَ الْإِبْهَامَانِ وَ وَضْعُ الْأَنْفِ عَلَى الْأَرْضِ سُنَّةٌ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ السُّجُودِ فَلَمَّا اسْتَوَى جَالِساً قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ ثُمَّ قَعَدَ عَلَى فَخِذِهِ الْأَيْسَرِ وَ قَدْ وَضَعَ ظَاهِرَ قَدَمِهِ الْأَيْمَنِ عَلَى بَطْنِ قَدَمِهِ الْأَيْسَرِ وَ قَالَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ ثُمَّ كَبَّرَ وَ هُوَ جَالِسٌ وَ سَجَدَ السَّجْدَةَ الثَّانِيَةَ وَ قَالَ كَمَا قَالَ فِي الْأُولَى وَ لَمْ يَضَعْ شَيْئاً مِنْ بَدَنِهِ عَلَى شَيْ‌ءٍ مِنْهُ فِي رُكُوعٍ وَ لَا سُجُودٍ وَ كَانَ مُجَّنِّحاً وَ لَمْ يَضَعْ ذِرَاعَيْهِ عَلَى الْأَرْضِ فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ عَلَى هَذَا وَ يَدَاهُ مَضْمُومَتَا الْأَصَابِعِ وَ هُوَ جَالِسٌ فِي التَّشَهُّدِ فَلَمَّا فَرَغَ مِنَ التَّشَهُّدِ سَلَّمَ فَقَالَ يَا حَمَّادُ هَكَذَا صَلِّ»[[8]](#footnote-8) در این روایت راجع به تکبیر اول نماز، رفع یدین بیان نشده است أما راجع به تکبیر قبل از رکوع بیان شده است «ثم رفع یدیه حیال وجهه و قال الله اکبر و هو قائم ثم رکع» یعنی حضرت تا روبروی صورت رفع یدین کردند و الله اکبر گفتند که ظهور دارد در این که ابتدا رفع یدین کرد و بعد الله اکبر گفتند، نه این که اول الله اکبر گفته باشند و بعد رفع یدین کنند؛ أما این که مقارن با رفع یدین، الله اکبر گفت یا بعد از تمامیت رفع یدین، الله اکبر گفت از روایت استفاده نمی شود.

در قیام بعد از رکوع هم تعبیر شده است: «ثم کبر و هو قائم و رفع یدیه حیال وجهه» که بر عکس صورت قبل است که اصلاً ظهور ندارد در این که بعد از تکبیر، رفع یدین کرده است. پس فقره اول ظهور دارد در این که موقع الله اکبر رفع یدین کرده است أما این که حین شروع در رفع، الله اکبر گفت یا حین تمام شدن رفع، الله اکبر گفت این دقت ها در آن نیست و به نظر ما این فقره ظهور در مقارنت دارد منتها مقارنت عرفی مدّ نظر است. و در فقره دوم به صورت «رفع یدیه حیال وجهه مقارنا للتکبیر، مقدما علی التکبیر، متأخرا عن التکبیر» نیامده است و نسبت به این سه احتمال مجمل است و استفاده نمی شود حضرت ابتدا تکبیر و بعد رفع یدین انجام دادند.

روایت دیگر روایت فضل بن شاذان است: «وَ فِي الْعِلَلِ وَ عُيُونِ الْأَخْبَارِ بِأَسَانِيدَ تَأْتِي عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنِ الرِّضَا ع قَالَ: إِنَّمَا تُرْفَعُ الْيَدَانِ بِالتَّكْبِيرِ- لِأَنَّ رَفْعَ الْيَدَيْنِ ضَرْبٌ مِنَ الِابْتِهَالِ وَ التَّبَتُّلِ وَ التَّضَرُّعِ- فَأَحَبَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَكُونَ الْعَبْدُ- فِي وَقْتِ ذِكْرِهِ لَهُ مُتَبَتِّلًا مُتَضَرِّعاً مُبْتَهِلًا- وَ لِأَنَّ فِي رَفْعِ الْيَدَيْنِ إِحْضَارَ النِّيَّةِ- وَ إِقْبَالَ الْقَلْبِ عَلَى مَا قَالَ-.وَ‌زَادَ فِي الْعِلَلِ- وَ قَصَدَ لِأَنَّ الْفَرْضَ مِنَ الذِّكْرِ إِنَّمَا هُوَ الِاسْتِفْتَاحُ- وَ كُلُّ سُنَّةٍ فَإِنَّمَا تُؤَدَّى عَلَى جِهَةِ الْفَرْضِ- فَلَمَّا أَنْ كَانَ فِي الِاسْتِفْتَاحِ الَّذِي هُوَ الْفَرْضُ رَفْعُ الْيَدَيْنِ- أَحَبَّ أَنْ يُؤَدُّوا السُّنَّةَ عَلَى جِهَةِ مَا يُؤَدَّى الْفَرْضُ‌»[[9]](#footnote-9) گفته می شود ظاهر روایت این است که هنگام رفع ید باید تکبیر گفته شود؛ یعنی هنگامی که دستان بالا آورده می شود تکبیر گفته شود که همان نظر مشهور است.

انصافاً در صدق این تعبیر مقارنت عرفیه کفایت می کند ولو بعد از این که دستان را بالا آورد الله اکبر بگوید. علاوه بر این که از بعض نسخ «انما ترفع الیدان فی التکبیر» ذکر شده است که دیگر ظهور ندارد هنگام رفع یدین، تکبیر گفته شود.

## نتیجه

پس ما هیچ دلیلی نداریم که دلالت کند هنگام شروع در رفع یدین، الله اکبر شروع شود ولو مشهور این مطلب را قائل شده اند. بعید نیست از صحیحه حلبی استفاده شود که قبل از شروع در تکبیر، باید رفع یدین صدق کند «ارفع کفیک ثم ابسطهما بسطا ثم کبّر ثلاث تکبیرات» و به صرف این که دست از روی زانوی کمی بالا بیاید این تعبیر صدق نمی کند. لذا اولا به نظر ما خلافاً للمشهور، همان مطلبی است که صاحب حدائق بیان فرموده اند که بعد از رفع یدین کامل، الله اکبر گفته شود و ظاهرش اطلاق دارد نسبت به این که شروع در ارسال کند یا نه.

**نکته:** بحثی را باید دنبال کرد که آیا در این هفت تکبیر، هفت رفع ید مستحب است یعنی برای هر تکبیری رفع ید مستقل مستحب است یا یک رفع ید برای هفت تکبیر کافی است که مقتضای صحیحه حلبی است؟

1. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج2، ص66.](http://lib.eshia.ir/10083/2/66/%D8%AD%D8%B0%D8%A7%D8%A1) [↑](#footnote-ref-1)
2. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج2، ص66.](http://lib.eshia.ir/10083/2/66/%D8%AA%D8%A8%D9%84%D8%BA) [↑](#footnote-ref-2)
3. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج2، ص65.](http://lib.eshia.ir/10083/2/65/%D8%A7%D8%B3%D9%81%D9%84) [↑](#footnote-ref-3)
4. [من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج1، ص304.](http://lib.eshia.ir/11021/1/304/%D9%86%D8%AD%D8%B1%DA%A9) [↑](#footnote-ref-4)
5. المزار الكبير (للمشهدي)، ص: 168‌ [↑](#footnote-ref-5)
6. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج2، ص65.](http://lib.eshia.ir/10083/2/65/%D8%A7%D8%B3%D9%81%D9%84) [↑](#footnote-ref-6)
7. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص311.](http://lib.eshia.ir/11005/3/311/%D9%81%D8%A7%D8%B1%D9%81%D8%B9) [↑](#footnote-ref-7)
8. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص311.](http://lib.eshia.ir/11005/3/311/%D8%AD%D8%B1%DB%8C%D8%B2) [↑](#footnote-ref-8)
9. [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج6، ص29، أبواب تکبیرة الاحرام، باب9، ح11، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/6/29/%D8%AA%D8%B1%D9%81%D8%B9) [↑](#footnote-ref-9)